

بسم الله الرحمن الرحيم

1399/08/15

موضوع: اگر خلافت، حق امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود، چرا آن را مطالبه نکرد؟!؟

برنامه حبل المتین

فهرست مطالب این برنامه:

دعای خاص حضرت زهرا (سلام الله علیها) در لحظات آخر عمر

تفاوت روایت «علی مع الحق» با روایت «عمار مع الحق»!

اگر خلافت، حق امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود، چرا آن را مطالبه نکرد؟!؟

نگاه متفاوت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به حکومت و خلافت!

اعتبار کتاب «سلیم بن قیس هلالی» از دیگه علمای بزرگ شیعه

افسانه ای به نام «عبدالله بن سبأ»!

تماس بینندگان برنامه

اثبات حقانیت مذهب تشیع در یک دقیقه!!

تفاوت وصیت پیامبر اکرم که نوشته نشد با وصیت ابوبکر که نوشته شد!!

اگر خلافت امام علی، الهی بود، چرا آن را از آب بینی بُز، پست تر می دانست؟!؟

مجری:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت همه شما بینندگان عزیز و ارجمند «شبهه جهانی حضرت ولی عصر».

بحمدالله توفیق داریم امشب هم به رسم شب‌های جمعه با برنامه «حبل المتین» مهمان دیدگان پرفروغ شما باشیم. برنامه‌ای که در آن مفتخر هستیم تا از بیانات و حضور حضرت استاد آیت الله دکتر حسینی قزوینی بهره مند شویم.

ان شاءالله امشب هم قرار است از محضرشان استفاده کنیم و سؤالاتی بپرسیم و دقت‌ها و ریزینی‌های ایشان را بشنویم و بهره مند شویم. سلام علیکم و رحمة الله؛

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته؛ بنده هم خدمت همه بینندگان عزیز و گرامی که در هرکجای این کره خاکی بیننده این برنامه هستند و یا تکرار برنامه را می‌بینند، خالصانه‌ترین سلام را تقدیم می‌کنم و موفقیت بیش از پیش برای همه گرامیان از خداوند مَنان خواهانم.

مجری:

حضرت استاد! ما در جلسات پیش خطبه دوم «نهج البلاغه» را شروع کردیم و آن چهارده ویژگی که با ریزینی تمام توسط حضرتعالی استخراج شده بود را شنیدیم و اگر موفق بوده باشیم، توانستیم یک دوره درس امام شناسی را پاس کنیم. سپس به فراز آخر خطبه:

«الآن إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»

رسیدیم که بعد از آن چهارده ویژگی بود. حضرتعالی به این روایت مهم اشاره فرمودید که هم در مصادر شیعه و هم در مصادر اهل سنت آمده بود که امیرالمؤمنین مدار و محور حق هستند. هرجایی که امیرالمؤمنین هستند حق هم همیشه همانجاست و هرجایی که حق هست همواره امیرالمؤمنین آنجاست.

در ادامه مباحث دوستان عزیزی که برنامه را می‌دیدند و برای بنده حقیر هم ممکن است زیاد به گوشمان خورده باشد که دقیقاً یک تعبیری شبیه به همین تعبیر نسبت به «عمار یاسر» وجود دارد که گویی پیامبر همین تعبیر را نسبت به «عمار یاسر» به کار بردند.

در اینجا جای سؤال است که اگر قرار است این یک ویژگی خاص برای امیرالمؤمنین باشد، طبیعتاً نباید برای دیگران به کار برود.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله

خدا را بر تمام نعمت‌هایش به ویژه نعمت ولایت سپاس می‌گوییم. من قبل از اینکه پاسخ حضرتعالی را بدهم، به جهت اینکه برنامه و شبکه و دوستان را بیمه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) کنیم سخنی از حضرت فاطمه زهرا تقدیم می‌کنم.

دعای خاص حضرت زهرا (سلام الله علیها) در لحظات آخر عمر

نکته بسیار ظریفی از قول «اسماء بنت عمیس» مطرح شده است. ایشان می‌گوید: من در آخرین لحظات عمر حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شاهد بودم و می‌دیدم که حضرت صدیقه طاهره خدا را قسم می‌دهد.

این هم درسی است که ببینیم بزرگان و معصومین ما خدا را به چه قسم می‌دادند. حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عرضه می‌داشتند:

«الهی وسیدی أسألک بالذین اصطفیتهم»

خدایا تو را به کسانی که از میان خلائق انتخاب کردی سوگند می‌دهم.

مراد حضرت محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) است.

«وبیکاء ولدی فی مفارقتی»

خدایا تو را به گریه‌های فرزندانم در زمان مفارقتم سوگند می‌دهم.

«ان تغفر لعصاة شیعتی وشیعة ذریتی»

خدایا گنهکاران شیعه ما را ببخش و گنهکاران ذریه مرا هم مورد بخشش قرار بده.

صحيفة الزهراء (ع)، نویسنده: جمع الشيخ جواد القيومی، ص 210، ح 64

دوستان حضرت صدیقه طاهره، علاقه مندان به حضرت فاطمه و شیعیان حضرت فاطمه زهرا دقت داشته باشید که حضرت صدیقه طاهره در آخرین لحظات عمرش به فکر گنهکاران شیعه است.

همانطور که در شرح حال حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل شده است که هر روز بعد از نماز صبح دعای استغفار می‌خواندند. این استغفار بسیار مفصل است، هفتاد بند دارد و شاید به اندازه دو سه برابر دعای ندبه و دعای کمیل هست.

حضرت هر روز این دعای استغفار را به نیت بخشش گنهکاران امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواندند.

ما در روایت داریم اگر کسی پشت سر برادر دینی حوائج او را بخواهد و برای برطرف شدن مشکلاتش دعا کند، ملائکه هم برای این شخص دعا می‌کنند. ان شاء الله این درس عبرتی باشد از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره.

مجری:

ان شاء الله بتوانیم معرفت داشته باشیم و قدردان باشیم.

تفاوت روایت «علی مع الحق» با روایت «عمار مع الحق»!

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

در رابطه با فرمایشی که حضرتعالی داشتید، در میان کتب اهل سنت، «ابن سعد» در کتاب «طبقات الکبری» جلد سوم می‌نویسد:

«إن عمارا مع الحق والحق معه یدور عمار مع الحق اینما دار»

عمار با حق است و حق با عمار است. عمار گرداگرد حق می‌چرخد هرکجا حق برود.

خیلی جمله عجیبی است!

«وقاتل عمار فی النار»

و قاتل عمار در آتش جهنم است.

الطبقات الکبری، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، دار النشر: دار صادر -

بیروت -، ج 3، ص 262، باب ومن حلفاء بنی مخزوم

آقای «ابن عساکر» متوفای 571 هجری در کتاب «تاریخ مدینة دمشق» جلد 43 صفحه 476 نقل می‌کند:

«إن عمارا مع الحق والحق معه يدور عمار مع الحق أينما دار وقاتل عمار في النار»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین
أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج 43، ص 476، باب آخر الجزء الرابع عشر بعد الخمس مائة

«بلاذری» در کتاب «أنساب الأشراف» همین عبارت را آورده است. به جهت اینکه قضیه روشن شود، مطلبی در این خصوص مطرح کنم.

«علامه امینی» (رضوان الله تعالی علیه) که مشغول نوشتن کتاب «الغدیر» بود و تلاش می کرد مطالب تمام کسانی که در رابطه با غدیر و حضرت امیرالمؤمنین شعری سروده اند را جمع آوری کند و شرحی بر آنها بنویسد. ایشان در یکی از مجلات عراق می خواند که معاون دانشکده حقوق دانشگاه بغداد آقای «دکتر اعظمی» اشعاری در رابطه با امیرالمؤمنین دارد.

«علامه امینی» سراغ ایشان را می گیرد، اما باخبر می شود که سر ایشان خیلی شلوغ است و وقت گرفتن از ایشان بسیار سخت است و ماهها طول می کشد تا ایشان به کسی وقت بدهد.

«علامه امینی» آدرس این شخص را به دست می آورد و در خانه او می رود. خادم منزل جلوی در می رود و خود این شخص هم از همان طبقه بالا مشاهده می کند که یک روحانی شیعه جلوی در آمده است.

این شخص ابتدا تصور کرد که شاید فرزندان این روحانی در دانشکده به مشکلی برخوردند یا می خواهند ثبت نام کنند یا یکی از منسوبینشان می خواهند در دانشگاه بغداد یا دانشکده حقوق ثبت نام کنند و این شخص آمده واسطه ای برای حل مشکل باشد.

ایشان سلام می‌دهد و می‌گوید: اگر در ایمان من شک دانی، بدان که «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله» را می‌گویم. من هم در ایمان تو شک ندارم و شهادت می‌دهم که تو به وحدانیت خدا و رسالت نبی گرامی اسلام شهادت می‌دهی.

این نحوه برخورد «علامه امینی» برای «دکتر اعظمی» قائم مقام یا معاون دانشکده حقوق دانشگاه بغداد بسیار جالب بود و ایشان از این نحوه برخورد بسیار خرسند می‌شود.

«دکتر اعظمی» تعارف می‌کند و «علامه امینی» وارد منزل ایشان می‌شود. این بحث بسیار مفصل است. آقایان می‌توانند به کتاب «ربع قرن مع العلامة الأمینی» که جناب آقای «حاج حسین شاکری» نوشته‌اند، صفحه 64 مراجعه کنند.

شرح این ملاقات چندین صفحه است. سؤالات و جواب‌های متعددی بین این دو ردوبدل می‌شود. «علامه امینی» می‌پرسد: شما چه تألیفاتی دارید؟! «دکتر اعظمی» در جواب می‌گوید: من سه روایت در خصوص امیرالمؤمنین کار کردم که یکی از آنها؛ «علی مع الحق والحق مع علی» است.

«علامه امینی» می‌پرسد: آیا این روایت تنها مختص امیرالمؤمنین است؟ «دکتر اعظمی» در جواب می‌گوید: بله.

«علامه امینی» شروع می‌کند و چند روایت از منابع اهل سنت نقل می‌کند مبنی بر اینکه پیغمبر اکرم فرمود: «عمار» با حق و حق با «عمار» است.

«دکتر اعظمی» می‌گوید: یک سوم عمر مرا به باد دادی. من تصور می‌کردم این حدیث تنها در حق علی بن ابی طالب است و ندیده بودم در حق «عمار» هم نقل شده است.

«علامه امینی» گفت: من به جهت این انتخاب به تو تبریک می‌گویم. «دکتر اعظمی» گفت: چه تبریکی وقتی این روایت تنها مختص امیرالمؤمنین نیست!

«علامه امینی» گفت: میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است! رسول گرامی اسلام در رابطه با علی بن ابی طالب می‌فرماید: حق با علی است و علی با حق است. هرکجا علی برود، حق گرداگرد علی می‌چرخد.

ولی در خصوص «عمار» می‌فرماید: «عمار» گرداگرد حق می‌چرخد هرکجا که حق برود!

«دکتر اعظمی» قدری فکر می‌کند و به همراه دو تن از فرزنداناش که انسان‌های فاضلی بودند، بلند می‌شوند و می‌گویند:

«لمثل هذا الكلام يجب أن يقام و يقعد»

برای چنین جمله‌ای باید بلند شویم و دوباره بنشینیم.

ربع قرن مع العلامة الأمینی؛ حاج حسین شاکری، ص 64

این روایت در رابطه با «عمار» هم آمده است، اما در خصوص عمار آمده است: «یدور عمار مع الحق اینما دار»؛ عمار گرداگرد حق می‌چرخد.

این فرمایش حضرت به این معناست که هرکجا «عمار» رفت، بدانید حق آنجاست. یعنی هرکجا «عمار» رفت، بدانید آنجا حق است.

مجری:

حال ببینیم «عمار» کجا رفته است.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

حال ببینیم قضیه «عمار» چه بوده است. فرمود:

«وقاتل عمار فی النار»

قاتل عمار هم در آتش جهنم است.

«ابو الغادیه» یکی از اصحاب است و جزو کسانی است که در بیعت تحت شجره بود. بنابراین این تفاوت در میان امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) و دیگران است.

علی بن ابی طالب ملاک و معیار حق است. هرکجا علی برود، حق هم به دنبال حضرت است. هرکجا امیرالمؤمنین بنشینند، حق گرداگرد آن حضرت می‌چرخد. همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

«وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ»

حق از شماست، از شما به خلائق برمی‌گردد، شما همواره ملازم حق هستید و حق ملازم شماست.

من لا یحضره الفقیه، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج 2،

ص 612، ح 3213

من در خدمت شما هستم.

مجری:

خیلی عالی، الحمدلله. ان شاءالله که ما هم بتوانیم حقیقتاً همانطور که حضرت استاد فرمودند، اگر شیعه و پیرو علی بن ابی طالب باشیم طبیعتاً همراه حق هستیم و گرداگرد حق هم بگردیم تا چنین اوصافی در حق ما هم باشد. این بعید هم به نظر نمی‌آید.

وقتی امیرالمؤمنین مظهر حق باشد، طبیعتاً آنکه با علی است و همیشه همراه علی است و پیرو علی است و شیعه علی است ان شاءالله او همیشه همراه و بر محور حق می‌گردد.

بسیار خوب، خیلی از حضرت استاد تشکر می‌کنیم. سؤالات بعدی هم هست. ان شاء الله یک فاصله کوتاه بگیریم و یک میان برنامه ببینیم و برمی‌گردیم در خدمت شما خواهیم بود.

عرض سلام مجدد دارم خدمت همه شما بینندگان عزیز و ارجمند «شبکه جهانی حضرت ولی عصر».

تا اینجا برنامه از محضر استاد استفاده کردیم و این سؤالی که از جلسه پیش ممکن است در ذهن بعضی از بینندگان عزیز باشد، الحمدلله خود همین سؤال هم باز بر فضائل امیرالمؤمنین در ذهن ما چیزی افزود.

ما توانستیم قدری معرفت‌مان را به واسطه همین چیزی که در ابتدا به نظر شبیه شبهه می‌آمد بیشتر کنیم و بیشتر وجود نامی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را بشناسیم.

حضرت استاد ما در بحث‌هایی که داشتیم مخصوصاً فراز سیزدهم و چهاردهم همین خطبه دوم که حضرتعالی هم بسیار جامع و کامل اشاره فرمودید، نسبت به انتخابی بودن یا انتصابی بودن امامت بحثی شروع شد و مفصل مباحثی فرمودید.

جرقه‌ای که ایجاد شد و باعث شد که این بحث‌ها شروع شود، بسیار ناظر به این بود که بخواهیم از «نهج البلاغه» در این بحث‌ها استفاده کنیم. حضرت در خطبه 172 ظاهراً عبارتی با این بیان دارند:

«وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»

کأنه اصل انتخاب کردن علاوه بر اینکه هیچ مشروعیتی نمی‌دهد، بلکه در بسیاری از اوقات خود به عنوان مانع قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم به عنوان مکمل و متمم خطبه دوم به این خطبه نگاه کنیم، بسیار خوشحال و خرسند می‌شویم در این رابطه هم توضیح بفرمایید.

اگر خلافت، حق امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود، چرا آن را مطالبه نکرد؟

آیت الله دکنر حسینی قزوینی:

حضرت در خطبه 172 که اشاره فرمودید، نکاتی را مطرح فرموده است که بسیار نکات ظریفی است. امیرالمؤمنین در خطبه 172 بعد از حمد و ثنای الهی می‌فرماید:

«وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ لِّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ»

یکی به سخن آمد و به من گفت: ای پسر ابوطالب! چقدر نسبت به خلافت حریص هستی.

ظاهراً این شخص «سعد بن ابی وقاص» است.

«فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَخْرَضُ وَ أَبْعَدُ»

گفتم: به خدا سوگند شما به خلافت حریص‌تر هستید، در حالی که از رسول خدا دورتر هستید.

«وَأَنَا أَحْضُ وَأَقْرَبُ»

و من از شما به خلافت مخصوص‌ترم و به او نزدیک‌تر.

«وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي»

من حقی را طلبیدم که از آن من بود.

حضرت به صراحت می‌فرماید: اگر من خلافت را مطالبه کردم، در حقیقت حقی بود که پیغمبر اکرم برای من معین فرموده است. من حق خاص خودم را مطالبه کردم.

ما در پاسخ به این که ادعا می‌کنند چرا علی بن ابی طالب نسبت به مطالبه حق خود اقدام نکرد، ما بیش از ده یا دوازده خطبه در «نهج البلاغه» داریم که امیرالمؤمنین حق خود را مطالبه فرموده است.

«ابن قتیبه دینوری» و «ابن ابی الحدید» در کتب خود نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین همسر خود را سوار بر مرکبی می‌کرد و امام حسن و امام حسین هم کنارشان بودند.

حضرت در خانه مهاجرین و انصار را می‌زدند و از مردم می‌پرسیدند: مگر پیغمبر اکرم مرا به عنوان خلیفه نصب نکردند؟! چرا کوتاه می‌آیید؟! چرا از حق من دفاع می‌کنید؟!

مهاجرین و انصار در جواب می‌گفتند: حال که ما بیعت کردیم. اگر قبل از بیعت با ما صحبت می‌کردی، ما با او بیعت نمی‌کردیم!! آیا این توجیه است؟!

حضرت صدیقه طاهره فرمودند: آیا روا بود که ما جنازه پیغمبر اکرم را رها می‌کردیم و برای شما در سقیفه یا مسجد سخنرانی می‌کردیم؟! حضرت در ادامه خطبه فرمودند:

«وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي»

من حقی را طلبیدم که از آن من بود.

«وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»

و شما میان من و حق من حائل شدید.

«وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ»

و مرا از آن منع کردید.

«فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْخَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهْتٌ لَا يَذَرِي مَا يَجِئِي بِهِ»

چون آن مرد را در برابر جمع با برهانی که آوردم این چنین مغلوب نمودم، مبهوت ماند و نداست که مرا چه پاسخ دهد.

خیلی عجیب است که حضرت می‌فرماید: وقتی من برای حقانیت خودم حجت و دلیل آوردم، این شخص سرگردان شد و مبهوت مانده بود و نمی‌دانست چه جوابی بدهد.

در اینجا شارحین حرفهای زیادی دارند. بنده تنها به کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین» که اثر آیت الله العظمی مکارم شیرازی هست، جلد ششم صفحه 486 مراجعه می‌کنم.

ایشان مفصل این بحث را مطرح می‌کند. در این کتاب بسیار نکات ظریف و ارزشمندی مطرح شده و می‌نویسند: "داستان شورای شش نفری عمر که در آستانه مرگش آن را ترتیب داد، بسیار پرغوغا است و بیانگر کینه‌ها و حسدهای گروهی از سرشناسان صحابه نسبت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

این نشان می‌دهد چگونه برای عقب زدن امام از مقامی که حق الهی و اجتماعی او بود توطئه کردند و حتی با لحنی طلبکارانه از آن حضرت خواستند که از حق خود عقب نشینی کند وگرنه متهم به حریص بودن در امر خلافت خواهد شد!"

خیلی عبارت سنگین و زیبایی است و واقعاً تعبیر قشنگی است. بنده نظرات شارحین را دیدم، اما مشاهده کردم بهترین جمله که حقانیت علی بن ابی طالب را اثبات کند این جمله است. این حقانیت الهی است نه مردمی.

در این شرح آمده است که حسدهای سرشناسان صحابه نسبت به امیرالمؤمنین باعث شده است که حضرت را از حقش منع کنند. این خیلی تعبیر زیبایی است.

ایشان در صفحه 488 می‌نویسد: "این عبارت به وضوح نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خلافت را حق خود می‌دانست؛ هم به دلیل این که از همه شایسته‌تر بود و هم برای این که پیامبر اکرم در جریان غدیر او را به این مقام منصوب داشت و بارها بر آن تأکید فرمود.

ولی عاشقان جاه و مقام دست به دست هم دادند و نه تنها حکم پیامبر و حکم عقل را کنار گذاردند، بلکه کارهایی انجام دادند که مصداق روشن قطع رحم بود و عجب‌تر اینکه به این حق معترف بودند."

البته در ذیل این عبارت آمده است:

«ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ»

سپس در جایی گفتند حق آن است که آن را بستانی و در جای دیگر گفتند که آن را واگذاری.

نهج البلاغه، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق / مصحح: صالح، صبحی، ص 246، خ

172

بنابراین این تعبیری که امیرالمؤمنین دارد، واقعاً نشانگر این است که این افراد خودشان اعتراف داشتند که امیرالمؤمنین تنها کسی است که شایسته این مقام هست.

به تعبیر آیت الله العظمی مکارم شیرازی این حق را خدا و پیغمبر اکرم در اختیار امیرالمؤمنین قرار داده و نصب کرده است و هم اینکه اگر قرار باشد یک عقل سلیم خلیفه شایسته‌ای برای تدبیر امور جامعه انتخاب کند، غیر از علی کسی شایسته نیست.

نه کسی در علم به علی بن ابی طالب می‌رسد، نه کسی در عدالت به حضرت می‌رسد و نه کسی در شجاعت به پای آن بزرگوار می‌رسد.

اگر بنا باشد ما اصلاً هیچ آیه و روایتی هم نداشته باشیم و تنها عقل را معیار قرار دهیم، عقل حکم می‌کند تنها کسی که باید انتخاب شود امیرالمؤمنین است نه غیر از او.

مجری:

سلامت باشید، خداوند شما را حفظ کند. واقعاً شیوا و کامل در تکمله آن بحث فرمودید. به نظرم وقتی دشمنان به این صراحت اعتراف دارند، بعضی صحبت‌هایی که متأسفانه از جانب بعضی وهابیون می‌شود بی معنی است که البته از آنها انتظاری نیست.

بدتر از آن این که بعضی صحبت‌ها از جانب بعضی افرادی می‌شود که خود را شیعه می‌نامند. نمی‌دانم وقتی دشمنان خود چنین اعترافی می‌کنند، دیگر چه جای اینگونه بیان‌ها هست.

تا بحث در «نهج البلاغه» هست، نسبت به خطبه دیگری این سؤال را از حضرت استاد مطرح کنیم که حضرت در خطبه 216 بازم جمله‌ای دارند که ظاهراً با بحث انتصابی بودن خلافت مرتبط می‌شود و آن این است:

«فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ»

در اینکه این جعل الهی است، کأنه در اینجا هم چنین تصریحی کاملاً وجود دارد. لطفاً در این زمینه هم توضیحی بفرمایید.

نگاه متفاوت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به حکومت و خلافت!

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

در رابطه با جمله:

«فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ»

در خطبه 216 که حضرتعالی هم به آن اشاره داشتید، اولاً اجازه بدهید خطبه را در «نهج البلاغه» ببینیم:

«فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ»

خداوند عالم حکومت بر شما را برای من حق قرار داده است.

خیلی جالب است که حضرت در ادامه می‌نویسد:

«وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ»

بر شما حقی مقرر داشته و همانگونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است.

در اسلام حق یک طرفه نیست و همانند اتوبان یک بانده نیست. اگر امیرالمؤمنین حق ولایت بر جامعه دارد، حاکم جامعه هم حق دارند که باید عدالت را در میان افراد جامعه پیاده کنند و از ظلم جلوگیری کنند.

به تعبیر بعضی از شارحین اگر پدر و مادر بر فرزند حقی دارند، فرزند هم بر پدر و مادر حق دارند. اگر شوهر بر زن حق دارد، زن هم بر شوهر حق دارد. حق همواره دوطرفه است.

بنابراین امیرالمؤمنین در اینجا می‌فرماید: خداوند عالم برای شما حقی قرار داده است همانند حق ولایتی که برای من قرار داده است.

شما باید از من بخواهید که آیا من آن عدالتی که خداوند عالم معین کرده است را در میان شما رعایت می‌کنم یا خیر.

حضرت می‌خواهد بفرماید دیگر خلفا یا والیان یا حاکمانی که بودند یا می‌آیند اگر حقوق شما را نادیده گرفتند، شما حق مطالبه دارید.

بازهم در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین» شرح «نهج البلاغه» اثر آیت الله العظمی مکارم شیرازی جلد هشتم صفحه 234 فرمایشی در این زمینه مطرح شده است. عزیزان دقت کنند که ایشان می‌فرمایند:

"امام در این جمله به مسئله مهمی در باب حکومت اسلامی اشاره می‌کند که در واقع با همه حکومت‌های آن زمان متفاوت بود. حکومت‌های استبدادی همه چیز را از آن خود می‌دانستند و رعایا را همچون بردگان می‌شمردند که باید چشم و گوش بسته اطاعت کنند و اگر چیزی برای رعایا قائل بودند نوعی منت و تفضل بود، نه حق.

در حالی که امام می‌فرماید: حکومت اسلامی در واقع مرگب از دو حق متقابل است؛ حق زمامداران بر مردم و حق مردم بر زمامداران که هر دو سنگین و پرمسئولیت است."

ایشان می‌نویسد:

"در واقع امام در این عبارت به دو نکته اشاره می‌فرماید: نخست اینکه همه انسان‌ها با واژه حق آشنا هستند و هرکس دم از طرفداری حق می‌زند و برای حفظ منافع خود زیر چتر این واژه قرار می‌گیرد، در حالی که هنگام عمل برای ادای حقوق دیگران بسیار سختگیر است گویی حق را یک طرفه می‌داند.

لذا امام در بیان نکته دوم به این اصل اساسی اشاره می‌فرماید که در هیچ مورد حق یک جانبه وجود ندارد. در همه جا بدون استثنا اگر حقی برای کسی قرار داده شود طرف مقابل نیز حقی بر او پیدا می‌کند.

مثلاً استاد بر شاگرد خود حق دارد، زیرا او را تعلیم داده و تربیت آموخته است. به یقین شاگرد نیز بر استاد حق دارد، زیرا هنگامی که فکر و عمر و جوانی خویش را در اختیار استاد قرار می‌دهد باید در تعلیم و تربیت او بکوشد و چیزی فروگذار نکند."

ایشان در ادامه می‌گوید: "اگر مردان حقوق متعددی بر همسران دارند، زنان نیز حقوق بسیاری بر گردن شوهران دارند." همانطور که قرآن کریم می‌فرماید:

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ)

و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده، و مردان بر آنان برتری دارند.

سوره بقره (2): آیه 228

در خصوص پدر و مادر و فرزند نیز این مسئله کاملاً نمایان است. بنابراین حضرت امیرالمؤمنین در اینجا می‌فرمایند:

«فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»

هنگامی که درباره حق گفتگو می‌شود حق گسترده‌ترین چیزهاست و به هنگام انصاف خواهی از یکدیگر حق دقیق‌ترین امور است.

نهج البلاغه، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق / مصحح: صالح، صبحی، ص 332، خ

216

در مقام تعریف و تمجید وقتی انسان می‌خواهد از حق سخن بگوید وسیع‌ترین چیز از نظر وصف است، اما وقتی می‌خواهند حق را پیاده کنند سخت‌ترین و مشکل‌ترین چیز است. به عبارت بهتر گفتن حق خیلی راحت است، اما پیاده کردن حق مشکل است.

«فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»

بنابراین این تعبیر حضرت نشانگر این است که مدعیان حق زیاد هستند، اما مجریان حق کم هستند. ما به دنبال حقی می‌گردیم که مجری حق هم باشد. شما غیر از امیرالمؤمنین کسی را به ما نشان بدهید که این چنین باشد.

مجری:

خیلی ممنون. با همین تعبیرات و با همین بیانات برای ما کاملاً واضح می‌شود که شاید آن چیزی که در ذهنمان هست حضرت امیرالمؤمنین مظلوم واقع شدند، اما ظلم حقیقی بر کل پیکره عالم انجام شد.

حقی که ما می‌توانستیم از آن استفاده کنیم و از آن بهره مند شویم از ما سلب شد که این حق ولایت و زعامت توسط جایگاه اصلی خودش که حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بوده باشد.

عزیزان همینطور که ملاحظه می‌فرمایید تلفن‌ها زیرنویس شده است و برای تمامی شما چنین امکانی هست که با برنامه خودتان «حبل المتین» تماس بگیرید و ما صدای شما را داخل استودیو بشنویم.

همچنین می‌توانید به صورت متنی یا صوتی پیام بگذارید. ما پیام را پخش می‌کنیم یا اینکه بنده خدمت حاج آقا عرض می‌کنم و ان شاء الله کارشناسان برنامه پاسخگوی پیام‌ها و سؤالات شما خواهند بود.

عزیزانی هم که جلسه پیش سؤال پرسیدند، حتماً الآن مشتاقانه منتظر هستند. متأسفانه فرصت نشده بود تا ما بخواهیم سؤالات آن‌ها را بپرسیم، اما حتماً در این جلسه سؤالات را مطرح خواهیم کرد. یک میان برنامه ببینیم و در محضرتان خواهیم بود.

عرض سلام مجدد دارم خدمت همه شما بینندگان عزیز و ارجمند «شبکه جهانی حضرت ولی عصر».

عزیزان و مخاطبان زیادی که در جلسات پیش با برنامه خودشان تماس گرفته بودند، ما طبیعتاً این حق را به آن‌ها می‌دهیم تا سؤالات آنها مطرح شود و حضرت استاد پاسخگو باشند.

هرچند ما این جلسه خیلی زودتر از استاد اذن گرفتیم و گفتیم ان شاء الله به سراغ مخاطبان برویم. بالاخره حضرت استاد بارها بر این تأکید داشتند که این برنامه، برنامه شما و همه بینندگان است.

ما می‌خواهیم بیشتر به همین دغدغه‌هایی که عزیزان دارند بپردازیم و ان شاءالله بتوانیم همین را هم ادا کرده باشیم.

در جلسه پیش عزیزان زیادی تماس گرفتند و در نهایت از سؤالات جلسه پیش دو سؤال باقی مانده بود.

آقای «مؤذن» که از تبریز تماس گرفته بودند، سؤالی راجع به انتصاب کتاب «سلیم بن قیس هلالی» پرسیده بودند. آیا این انتصاب درست هست و ما می‌توانیم احادیثی که در آن هست را متصل بدانیم و بپذیریم؟!

اعتبار کتاب «سلیم بن قیس هلالی» از دیگای علمای بزرگ شیعه

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

در رابطه با کتاب «سلیم بن قیس» قبلاً هم یکی از عزیزان سؤال پرسیده بودند و من آنجا مفصل عبارتهایی که بزرگان ما نسبت به کتاب «سلیم بن قیس» مطرح کردند را به عزیزان نشان دادم.

در اعتبار کتاب «سلیم بن قیس» از دیدگاه علما و بزرگان شیعه هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. «مرحوم نعمانی» که یکی از علمای بزرگ شیعه متوفای 380 هجری است، می‌نویسند:

«و ليس بين جميع الشيعة ممن حمل العلم و رواه عن الأئمة ع خلاف في أن كتاب سليم بن قيس الهلالی»

بین جمیع علمای شیعه و کسانی که از ائمه اطهار روایت نقل می‌کنند، اختلافی ندارند بر اینکه کتاب سلیم بن قیس اصلی از بزرگترین کتب اصولی شیعه است.

«و هو من الأصول آلتی ترجع الشيعة إليها و يعول عليها»

شیعه همواره به این کتاب مراجعه می‌کرد و تکیه گاه شیعه بوده است.

الغیبة للنعمانی، نویسنده: ابن اَبی زینب، محمد بن ابراهیم، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ص

101، ح 30

همچنین «سید بن طاووس (رضوان الله تعالى علیه)» متوفای 664 هجری در کتاب «تحریر طاووسی» می‌فرمایند:

«تضمن الكتاب ما يشهد بشكره وصحة كتابه»

التحریر الطاووسی، نویسنده: حسن بن زین الدین العاملی، ص 253، ح 180

همچنین «مرحوم علامه مجلسی اول» در کتاب «روضه المتقین» جلد چهاردهم صفحه 372 می‌فرمایند:

«أن الشيخین الأعظمین حکما بصحة كتابه»

شیخ کلینی و شیخ طوسی حکم به صحت کتاب سلیم بن قیس می‌دهند.

«مع أن متن كتابه دال علی صحته»

متن کتاب سلیم دلالت می‌کند که خود او بر صحت است.

«فلا يلتفت إلى ما ذكره ابن الغضائری»

روضه المتقین فی شرح من لا يحضره الفقیه، نویسنده: مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، محقق /

مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاردی علی پناه، ج 14، ص 372، باب سلیم

این که «ابن غضائری» و دیگران حرفی گفته‌اند هیچ ارزشی ندارد، زیرا به تعبیر آیت الله العظمی خوئی اصلاً انتصاب رجال به «ابن غضائری» مشکل است و ثابت نیست که این کتاب متعلق به «ابن غضائری» باشد.

«علامه مجلسی» هم تعبیر زیبایی دارند. ایشان در کتاب «بحار الانوار» جلد اول می‌نویسند:

«و کتاب سلیم بن قیس فی غایة الاشتهار و قد طعن فيه جماعة»

سپس می نویسد:

«و الحق أنه من الأصول المعتبرة»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج 1،

ص 32، الفصل الثانی فی بیان الوثوق علی الكتب المذكورة و اختلافها فی ذلك

آیا با این وضع می شود در صحت این کتاب شبهه ای مطرح کرد؟! «شیخ حر عاملی» همین نظر را دارند. «میر حامد حسین هندی» هم چنین نظری دارند.

«مرحوم مامقانی» و «مرحوم تستری» هم همین نظر را دارند. آیت الله العظمی خوئی در کتاب «معجم رجال الحديث» جلد 9 صفحه 230 می نویسد:

«أن کتاب سلیم بن قیس - علی ما ذكره النعمانی - من الأصول المعتبرة بل من أكبرها، وأن جميع ما

فيه صحيح قد صدر من المعصوم عليه السلام أو ممن لا بد من تصديقه وقبول روايته»

معجم رجال الحديث، نویسنده: السيد الخوئی، ج 9، ص 230، ح 5401 - سلیم بن قیس

آیا با این وضع می شود در کتاب «سلیم بن قیس» شبهه ای مطرح کرد؟!

مجری:

بسیار عالی و واضح پاسخ را مطرح فرمودید. این دوستان هم که از تبریز تماس گرفته بودند، الحمدلله حضرت استاد پاسخشان را به وضوح دادند و خود ایشان هم مصادر را ملاحظه کردند.

احتمال زیادی وجود دارد که این سؤال، سؤال بسیاری از شما مخاطبین عزیز هم بوده باشد.

عزیز دیگری سؤال پرسیده بودند نسبت به اینکه بالاخره بعضی از اهل سنت ما را غالی خطاب می‌کنند و یک سری تهمت‌ها می‌زنند و شیعه را به فردی به نام «عبدالله بن سبأ» انتصاب می‌دهند.

ایشان مطرح کردند که مخالفین داستان‌هایی را وسط می‌کشند و می‌خواهند از این داستان‌ها علیه شیعه استفاده کنند. چطور باید پاسخ این افراد را داد؟!

افسانه ای به نام «عبدالله بن سبأ»!

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

«ابن تیمیه»، «محمد بن عبدالوهاب» و دیگران ادعا می‌کنند بنیانگذار مذهب شیعه «عبدالله بن سبأ» بوده است.

اگر من در اینجا ادعایی کنم، ادعای تنها، ارزشی ندارد. آیا این افراد دلیلی از مورخین و بزرگان دارند که «عبدالله بن سبأ» بنیانگذار مذهب شیعه و مدعی وصایت بوده است؟!

«ابن تیمیه» ادعا می‌کند که اولین کسی که گفت علی بن ابی طالب وصی رسول خدا است، «عبدالله بن سبأ» بود.

ما در رابطه با حدیث وصایت از «طبری» روایتی آوردیم که رسول اکرم در اولین جلسه‌ای که نبوت خودشان را اعلام کردند، فرمودند:

«هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا»

او برادر و وصی و جانشین من در میان شماست. از او شنوایی داشته و یاری‌اش کنید.

تاریخ الطبری، اسم المؤلف: لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، ج 1، ص 542 - 543، باب ذکر الخبر عما کان من أمر نبی الله عند ابتداء الله ذکره إیاه بإکرامه بإرسال جبریل علیه السلام إلیه بوحیه

ما این روایت را با سند صحیح آوردیم. این افراد ادعاهایی دارند، اما برای این ادعا هیچ دلیلی ندارند. ما شاید به تناسبی یکی دو جلسه در رابطه با ادعای وهابیت که ادعا می‌کنند «عبدالله بن سبأ» بنیانگذار تشیع بوده است، صحبت کنیم.

«طبری» در کتاب «تاریخ» خود جلد 3 صفحه 335 و «ابن اثیر» در کتاب «الکامل» جلد 3 صفحه 114 می‌گویند: «عبدالله بن سبأ» تازه در سال سی هجری مسلمان شد.

اصلاً مسلمان شدن او در سال سی هجری است. حال این ادعا درست است که ایشان بنیانگذار مذهب شیعه باشد؟! من واقعاً از آن آقایان تأسف می‌خورم.

این افراد در اینجا حرف‌هایی مطرح می‌کنند که نمی‌دانم قضیه چیست. این که ایشان چه زمانی در جامعه حضور پیدا کرد، واقعیت دارد یا واقعیت ندارد جای سؤال است.

آنچه در مورد ایشان آورده‌اند، این است که یکی از معتقدات «عبدالله بن سبأ» این بود که نسبت به امیرالمؤمنین ادعا می‌کرد که علی بن ابی طالب پیغمبر است! همچنین «عبدالقاهر بغدادی» مدعی بود که حضرت علی خداست! این خیلی عجیب است. اینطور مباحثی که آقایان آورده‌اند، اصلاً به هیچ وجه با واقعیت تاریخی سازگار نیست.

علت اینکه آقایان «عبدالله بن سبأ» را بزرگ کرده‌اند، این است که خیلی خلاصه بگویم این افراد در قضیه قتل عثمان دچار پارادوکس شدند. از یک طرف «طبری» و «ابن اثیر» و دیگران نقل کرده‌اند که صحابه جمع شدند و عثمان را به قتل رساندند.

عثمان خلیفه مسلمین بود و قاتلین هم صحابه هستند. این افراد در اینجا افسانه‌ای درست کردند با این مضمون که کسی که مردم را علیه عثمان شوراند، یک یهودی به نام «عبدالله بن سبأ» بود.

بنده مدارک این قضیه را برای اثبات خواهم آورد، اما به جهت اینکه فرصت نیست به بیان همین مقدار اکتفا می‌کنم.

ما از این آقایان سؤال کردیم و گفتیم: «عبدالله بن سبأ» شخص یهودی این همه صحابه را تحریک کرد و آنها برای قتل عثمان آمدند، اما آیا این صحابه از خود هیچ نظری نداشتند؟!

صحابه‌ای که در حقیقت بیست و سه سال در زمان پیغمبر اکرم بودند. بعد از آن بیست و پنج سال در زمان خلفای اول و دوم و سوم بودند، نمی‌دانستند قضیه چیست؟!

حال این افراد می‌آیند فریب یک یهودی را می‌خورند که بیایند خلیفه مسلمین را به قتل برسانند.

در قضیه جمل قضیه بدتر شد، زیرا در یک طرف امیرالمؤمنین و «عمار» و دیگر صحابه حضور دارند و در طرف دیگر «معاویه» و «عمرو بن عاص» و «ولید» و امثال او حضور دارند.

آنها از سر ناچاری افسانه‌ای درست کردند، با این مضمون که عایشه برای صلح رفته بود. صلح بین چه کسانی؟! در بصره چه کسانی دعوا کرده بودند و طرفین دعوا چه کسانی بودند؟! عایشه می‌خواست بین چه کسانی صلح ایجاد کند؟!

آنها ادعا می‌کنند که در آنجا عایشه و امیرالمؤمنین به این نتیجه رسیدند که مسئله صلح مطرح شود، اما شبانه فردی به نام «عبدالله بن سبأ» در لشکر امیرالمؤمنین آمد و سپاه را تحریک کرد.

آن‌ها شبانه یورش بردند و هزاران نفر را کشتند و عثمان به قتل رسید. «عبدالله بن سبأ» که این همه قدرت دارد که بیاید یک سپاه سی هزار نفری را تحریک کند و آنها را به جان هم بیندازد، باید واقعاً انسان قدرتمندی باشد.

علاوه بر این اگر بنیانگذار مذهب شیعه ایشان باشند، باید شیعه بسیار برای قداست ایشان ارزشی قائل باشد. شما به کتاب «رجال» و «فهرست» اثر «شیخ طوسی» و کتاب «رجال نجاشی» و کتاب «علامه حلی» و دیگر کتب ملاحظه کنید. تمام آنها وقتی نام «عبدالله بن سبأ» را آورده‌اند، یک (لعنة الله علیه) هم کنار او گذاشته‌اند. ما دو «عبدالله بن سبأ» داریم؛ یک «عبدالله بن سبأ» که افسانه است. همان شخصی که ادعا می‌کنند در قتل عثمان و ماجرای جنگ جمل شرکت داشت و او وجود خارجی ندارد و هیچ شکی در این نیست.

بزرگان اهل سنت همانند «دکتر علی وردی» و «محمد جواد مغنیه» و «دکتر کامل مصطفی» و «عبدالله فیاض» و «دکتر طه حسین» و «دکتر علی نشار» و «دکتر حامد حقنی» و «دکتر محمد کامل حسین» و «دکتر عبدالعزیز صالح» بر این عقیده هستند.

آن‌ها همگی گفته‌اند که «عبدالله بن سبأ» که در جنگ جمل و در قتل عثمان بود، وجود خارجی ندارد. ما شخص دیگری به نام «عبدالله بن سبأ» داریم که وجود خارجی دارد. ایشان نسبت به امیرالمؤمنین ادعای نبوت و الوهیت کرد. امیرالمؤمنین او را نصیحت کردند، اما وقتی که او قبول نکرد حضرت دستور داد او را کشتند و در آتش سوزاندند.

این قضیه‌ای واقعی است و در کتب شیعه هم آمده است و ارتباطی هم به بحث وصایت و تشیع ندارد.

مجری:

بسیار خوب، الحمدلله. خیلی ممنون از روشنگری حضرتعالی.

تماس بینندگان برنامه:

عزیزان زیادی پشت خط هستند و ان شاءالله صدایشان را خواهیم شنید. آقای احمدی از شهریار پشت خط هستند. آقای احمدی در خدمت شما هستیم، بفرمایید:

بیننده (آقای احمدی از شهریار - شیعه):

سلام علیکم خدمت شما آقای مرعی و همچنین خدمت آیت الله دکتر حسینی قزوینی.

مجری:

علیکم السلام و رحمة الله.

بیننده:

ان شاءالله که سلامت باشید.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

ممنون و متشکرم.

بیننده:

بنده خودم معلم هستم و در مدرسه‌ای تدریس می‌کنم که اتفاقاً می‌توان گفت نصف دانش آموزان اهل سنت هستند. بنده و سایر معلمان مدرسه تحت هیچ شرایطی هیچ بی‌احترامی به اهل سنت نخواهیم کرد.

اثبات حقانیت مذهب تشیع در یک دقیقه!!

بنده می‌خواستم چند روایت از اهلیت برای اثبات حقانیت شیعه مطرح کنم. در کتاب «سنن ترمذی» آمده

است:

«وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلَّهُم فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً»

بعد از من امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند. همه آنها در آتش هستند، الا یک فرقه.

الجامع الصحيح سنن الترمذی، اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذی السلمی، دار النشر:

دار إحياء التراث العربی - بیروت -، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ج 5، ص 26، ح 2641

شیعه می‌گویند این یک فرقه ما هستیم. اهل سنت هم ادعا دارند که این یک فرقه ما هستیم، اما از کجا چنین

می‌گویند. همچنین در کتاب «صحيح مسلم» آمده است:

«وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

هرکسی بمیرد و بر گردن او بیعتی نباشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء

التراث العربی - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج 3، ص 1478، ح 1851

یا در روایت دیگری آمده است:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

هرکسی بدون امام زمان از دنیا برود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة

قرطبة - مصر، ج 4، ص 96، ح 16922

«صحيح مسلم» در روایت دیگری می‌گوید:

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

اسلام منقضى نمی‌شود تا زمانی که دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند.

«قال ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَى قَالٍ فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ قَالَ كَلِمٌ مِنْ قُرَيْشٍ»

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء

التراث العربی - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج 3، ص 1452، ح 1821

اهل سنت چهار خلیفه ابتدا داشتند، سپس معاویه و بنی امیه و بنی عباس روی کار آمدند. آن‌ها اصلاً نمی‌توانند دوازده خلیفه را جور کنند. شیعه معتقد است که ما دوازده امام داریم، همانطور که آیه ولایت می‌فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سوره مائده (5): آیه 55

«تفسیر طبری» نقل کرده است که این آیه در مورد علی بن ابی طالب است. «ابن تیمیه» درباره «طبری» می‌گوید:

«الذین لهم فی الإسلام لسان صدق و تفاسیرهم متضمنة للمنقولات آلتی يعتمد علیها فی التفسیر»

آن‌ها کسانی هستند که در اسلام زبان راستگویی دارند و تفسیر آنها از تفاسیری است که روایات نقل شده در آنها در تفسیر قرآن کریم قابل اعتماد است.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - 1406، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج 7، ص 179، فصل قال الرافضي البرهان الحادي و العشرون

و «طبری» هم معتقد است این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نازل شده است. روایت دیگری هم داریم که رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی»

السنة، اسم المؤلف: عمرو بن أبي عاصم الضحاك الشيباني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - 1400، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، ج 2، ص 565، ح 1188

بنده گفتم خلاصه خدمت شما عرض کنم که شیعه از همین چند روایت برحق بودن خود را اثبات می‌کند. ان شاء الله حاج آقا حسینی قزوینی خود و خانواده‌شان در پناه خداوند محفوظ باشند.

مجری:

احسنتم، بسیار خوب. ان شاء الله که شما هم قطعاً با این حرکت خودجوشی که دارید انجام می‌دهید، شیعه حقیقی هستید. ان شاء الله دیگران هم در هر سنگری که هستند، بتوانند در این راه قدم بردارند.

الحمد لله شما معلم هستید و باید وظیفه تعلیم و تربیت را برعهده داشته باشید. چه تعلیم و تربیتی بالاتر از این کاری که دارید انجام می‌دهید و افرادی که حق تربیتشان بر عهده حضرتعالی هست را به راه حقیقی و راه روشن هدایت می‌کنید و تربیت می‌کنید.

ان شاء الله به واسطه این حرکات و این مطالبی که مطرح می‌فرمایید، حتماً مأجور خواهید بود.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

واقعاً فرمایش قشنگی است. یکی از سؤالاتی که پرسیدیم و از وهابی‌ها در شبکه‌های وهابی جوابی نشنیدیم. ایشان هم فرمودند در «سنن ترمذی» و کتاب «حاکم نیشابوری» جلد اول صفحه 6 و صفحه 129 این مباحث مطرح شده است.

رسول گرامی اسلام مطرح کردند که امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، اما تنها یک فرقه اهل نجات است.

مشاهده کنید در میان اهل سنت اشاعره معتقدند که ما فرقه ناجیه هستیم، معتزله می‌گویند ما فرقه ناجیه هستیم، ماتریدیه می‌گویند ما فرقه ناجیه هستیم، وهابی‌ها می‌گویند ما فرقه ناجیه هستیم، حنابله می‌گویند:

«من لم یکن حنبلیا فلیس بمسلم»

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - 1413، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج 17، ص 625، باب 422 خاموش

ما باید بینیم رسول گرامی اسلام فرقه ناجیه را چطور معرفی کرده است. گفتن این مطالب بسیار راحت است. در کتاب «تاریخ دمشق» اثر «ابن عساکر» آمده است که رسول گرامی اسلام فرمودند:

«والذی نفسی بیده إن هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامة»

قسم به کسی که جانم در دست اوست علی و شیعیانش فردای قیامت اهل نجات هستند.

تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، اسم المؤلف: أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین

أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى، ج 42، ص 371، باب آخر الجزء السابع والتسعين بعد الأربعمائة من

الفرع

همچنین در منابع دیگر هم چنین روایاتی نقل شده است. آقای «آلوسی» در کتاب «روح المعانی» جلد 30 ذیل آیه شریفه:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)

(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات (خدا) هستند.

سوره بینه (98): آیه 7

فرمودند:

«هم أنت وشيعتك»

ایشان که سلفی هستند. همچنین در ادامه می‌نویسند:

«لما نزلت هذه الآية إن الذين آمنوا الخ قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم لعلى رضى الله تعالى عنه وكرم وجهه هو أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين»

روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، اسم المؤلف: العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسى البغدادي، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت، ج 30، ص 207، باب البينة: (8) جزاؤهم عند ربهم... ..

ما در این زمینه حدود 45 روایت داریم که رسول گرامی اسلام فرموده است: یا علی! تو و شیعیانت اهل بهشت هستید، شیعیانت فرقه ناجیه هستند، شیعیان تو مورد عنایت خداوند هستند.

آقایانی هم که ادعا می‌کنند بنیانگذار شیعه «عبدالله بن سبأ» بوده است، به این روایات دقت کنند. این روایات یکی دو مورد هم نیست، بلکه چهل و اندی روایت است. ان شاءالله در فرصتی مناسب بنده تک تک این روایات را برای عزیزان می‌خوانم.

وقتی پیغمبر اکرم می‌فرمایند امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و یک فرقه اهل نجات هستند، کاملاً مشخص است که این فرقه شیعیان هستند. آیا پیغمبر اکرم ویژگی‌های فرقه ناجیه را معین کرده است یا خیر؟!

اگر نستجیر بالله حضرت ویژگی‌های فرقه ناجیه را معین نکرده‌اند، بنابراین نستجیر بالله اقرار به جهل است و رسول گرامی اسلام کوتاه آمده است. اگر حضرت ویژگی‌های فرقه ناجیه را معین کرده‌اند، به ما بفرمایید که ببینیم این فرقه چه کسانی هستند.

ما اصلاً به کتب شیعه کاری نداریم، بلکه تنها به سراغ کتاب عزیزان اهل سنت می‌رویم تا ببینیم این آقایان در این رابطه چه مطالبی دارند.

مجری:

الحمدلله خیلی مستدل و مختصر فرمودید. اگر رسول گرامی اسلام هفتاد و سه فرقه را بیان کردند، طبیعتاً باید ویژگی‌های فرقه ناجیه را خود تصریح کرده باشند. الحمدلله در این برنامه مفصلاً از این ویژگی‌ها یاد می‌شود.

آقای بهادری از کرج پشت خط هستند. آقای بهادری در خدمت شما هستیم:

بیننده (آقای بهادری از کرج - شیعه):

سلام علیکم و رحمة الله خدمت حضرت آیت الله دکتر حسینی قزوینی و سید بزرگوار مرعشی.

مجری:

علیکم السلام و رحمة الله .

بیننده:

بسم الله الرحمن الرحيم. به دلیل اینکه صحبت حضرت استاد در رابطه با امر امامت هست، بنده در رابطه با امامت و ولایت امیرالمؤمنین مطالبی عرض می‌کنم.

ما شیعیان بر این عقیده هستیم که طبق شانزده آیه صریح در قرآن کریم نصب امامت و خلافت تنها توسط خداوند متعال است و حتی پیامبر هم حق تصرف ندارد. بنده با یک آیه از قرآن کریم که می‌فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

سوره نحل (16): آیه 125

خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: مردم را به سوی دین بخواه و با حکمت و دلیل دعوت کن و زیبا موعظه کن و با مردم مناظره حسنه داشته باش.

تفاوت وصیت پیامبر اکرم که نوشته نشد با وصیت ابوبکر که نوشته شد!!

ما هیچ بحث و جدالی با عزیزان اهل سنت محترم نداریم، فقط به جهت اینکه بحث زمانه بحث گفتگوهاست اهل سنت مخصوصاً علمای وهابی به ما جواب بدهند.

به جهت اینکه وقت کم است، بنده تنها یک روایت می‌خوانم. در کتاب «مسند أحمد بن حنبل» جلد اول صفحه 108 وارد شده است که آقای «شهرستانی» می‌گوید اولین درگیری بین مسلمانان در کنار بستر پیامبر بود.

ایشان می گوید اولین کسی که وحدت بین مسلمانان را از بین برد، جناب خلیفه دوم بود که در بیست و چهارم صفر همان سال این کار را انجام داد. با وجود اینکه در قرآن کریم آمده است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

سوره نجم (53): آیات 3 و 4

هرچه از زبان پیغمبر اکرم جاری می شود، جز کلام حق نیست. من به عنوان یک فرد شیعه و به عنوان یک مسلمان آزاده می خواهم علمای وهابی در مورد این سؤال به من جواب بدهند.

آقای خلیفه دوم شما که در بستر بیماری رسول خدا به پیغمبر اکرم توهین کرد و گفت: «**إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ**» و مانع نوشتن وصیت نامه شد، چرا در زمان مریضی ابوبکر که دائماً بیهوش می شد و از حال می رفت و دومرتبه به هوش می آمد، جناب عثمان بدون اجازه از ابوبکر در داخل وصیت نامه نوشت که عمر جانشین بعد از من است؟! است؟! است!؟

چرا در آن زمان یقه عثمان را نگرفتید که چرا بدون اجازه ابوبکر در وصیت نامه او خیانت کردی؟! چرا در آن روز نگفتید «**كفانا كتاب الله**»؟! است!؟

سؤال دوم بنده این است که چرا زمانی که پیغمبر اکرم در بستر بیماری بودند و فرمودند قلم و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، جناب خلیفه دوم گفت: "ساکت شوید، این مرد مریض است و دارد هذیان می گوید. ما را قرآن کافی است."

چرا زمانی که ابوبکر مریض بود و از هوش می‌رفت و بازهم به هوش می‌آمد و قلم و دوات خواست که وصیت نامه بنویسد، چرا آنجا خلیفه دوم به عثمان نگفت: "این مرد هذیان می‌گوید و ما را کتاب خدا کافی است"؟! این در حالی است که در قرآن کریم آمده است هر چیزی که از زبان پیامبر خدا جاری می‌شود، از طرف خداوند است.

آیا در مورد ابوبکر چنین چیزی در قرآن کریم آمده بود؟! اینجا عمر بن خطاب در مورد ابوبکر نگفت: «[إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ](#)»!! رسول خدا در آخرین حج خودشان فرمودند:

«[إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي \[مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا\]](#)»

تعدادی از صحابه وقتی این سخن را از زبان رسول گرامی اسلام شنیدند، به کنار خانه کعبه رفتند و یک صحیفه نامه نوشتند و پیمان بستند که به هر قیمتی شده نخواهیم گذاشت علی بن ابی طالب به قدرت برسد.

این صحیفه ملعونه را کنار خانه خدا نوشتند و در درون کعبه خاک کردند. اهل سنت و وهابیت باید به ما پاسخ بدهند. من منتظر جواب از یک نفر عالم وهابی هستم که بیاید به من مسلمان جواب بدهد. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجری:

ماشاءالله طیب الله و علیکم السلام و رحمة الله. بسیار عالی، مثل همیشه سؤالات متقابلی که با شیرینی و شیوایی مقایسه‌گری انجام می‌دهند بسیار زیباست و ان شاءالله هدف و مخاطب حقیقی خود را پیدا می‌کند. حقیقت همین است که اگر پاسخی بود تا الآن پیدا می‌شد. تمام اینها دلیل بر این است که هیچ پاسخی جز جهالت بر این سؤالات زیبا وجود ندارد. حضرت استاد اگر مطلبی هست بفرمایید والا عزیزان دیگری پشت خط هستند.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

فرمایشی که ایشان داشتند در کتاب «تاریخ مدینه منوره» مفصل مطرح شده است. کتابی که ملاحظه می‌کنید، کتاب «تاریخ مدینه منوره» است.

آقایان وهابی در شبکه‌های خود می‌گویند کتاب «تاریخ مدینه منوره» متعلق به «ابن شبه» قوی‌تر و معتبرتر از کتاب «تاریخ طبری» و «تاریخ ابن اثیر» است. ایشان مقدم بر آنهاست و متوفای 262 هجری است. «ابن شبه» در جلد دوم صفحه 665 می‌نویسد:

«فَأَرْسَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَقَالَ: أَشْرَ عَلَى بَرَجُلٍ، وَوَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدِي لَهَا لِأَهْلٍ وَمَوْضِعٌ»

ابوبکر شخصی را نزد عثمان بن عفان فرستاد و گفت: به من بگو چه شخصی را به عنوان خلیفه انتخاب کنم، زیرا تو اهلیت داری.

این یعنی از میان این همه صحابه تنها عثمان بن عفان اهلیت انتخاب کردن خلیفه را داشت!

«فَقَالَ: عُمَرُ»

عثمان گفت: عمر را به عنوان خلیفه معرفی کن.

«فَقَالَ: اَكْتُبْ»

او گفت: بنویس.

«فَكَتَبَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْإِسْمِ فَعُشِيَ عَلَيْهِ»

ابوبکر اسم عمر بن خطاب را نوشت، اما در حال نوشتن به طور کلی از حال رفت.

«ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: اَكْتُبْ عُمَرَ عَنِ الشَّعْبِيِّ»

تاریخ المدينة لابن شبة، المؤلف: عمر بن شبة (واسمه زيد) بن عبدة بن ربيعة النميري البصري، أبو زيد (المتوفى: 262 هـ)، حققه: فهيم محمد شلتوت، طبع على نفقة: السيد حبيب محمود أحمد - جدة، عام النشر: 1399 هـ ج 2، ص 665، باب ذِكْرُ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ، وَاسْتِخْلَافِهِ إِيَّاهُ، وَوَصِيَّتِهِ إِيَّاهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ

خیلی عجیب است! اگر قرار است نبی گرامی اسلام هنگام رحلتشان «إن الرجل ليهجر» باشند، چرا آقایان نسبت به ابوبکر این تعبیر را ندارند!؟

مجری:

اگر قرار است؛

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج 3، ص 1259، ح 1637

باشد، چرا در آن زمان آن کتابت نیاز است که انجام شود.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

واقعاً انسان نمی‌داند چکار کند. این‌ها یک سری بحث‌هایی است که واقعاً مایه تأسف است. ما می‌گوییم که ایشان از وهابیت است. ما به آقا سعید هم می‌گوییم شما که به عنوان اهل سنت مدافع هستید و شیعه «یا علی» نیستید.

ما به شیعه «یا علی» بودن افتخار هم می‌کنیم. همین سؤال را از آیت الله سیستانی و آیت الله شیخ جواد تبریزی و آیت الله خوئی پرسیدند و گفتند: «یا علی» گفتن چطور است!؟

ایشان در جواب گفتند: خیلی خوب است، چه اشکالی دارد! موقع برخاستن و نشستن «یا علی» بگویید. این بدان معناست که بگوییم: «یا علی ادرکنی». مراجع عظام تقلید فتوای صریح دادند که هیچ اشکالی ندارد. ما اصلاً کاری به روایات هم نداریم.

آیت الله سیستانی و آیت الله شیخ جواد تبریزی و آیت الله خوئی از فقهای سرشناس معاصر ما هستند و هرساله چنین نظری دارند. اگر لازم باشد بنده تصویر فتواها و استفتائات ایشان را هم می‌آورم. ما در خدمت شما هستیم.

مجری:

سلامت باشید، خیلی لطف فرمودید. آقای عبداللهی از خرمشهر پشت خط هستند. آقای عبداللهی یا علی:

بیننده (آقای عبداللهی از خرمشهر - شیعه):

سلام علیکم، خسته نباشید.

مجری:

علیکم السلام. سلامت باشید لطف دارید.

بیننده:

حاج آقا خسته نباشید.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

ممنون و متشکر. خدا حافظ شما باشد.

بیننده:

من می‌خواستم به عنوان مقدمه بگویم که اگر می‌خواهید «یا علی» بگویید، بگوییم: یا علی بن ابی طالب (سلام الله علیه).

استاد دو سؤال داشتم. سؤال اول در مورد «رضاع کبیر» است که در کتب صحیحین موجود است.

بنده می‌خواستم دقیق و مفصل و روشن برای ما مطرح کنید. حاج آقا من می‌دانم که شما بسیار ادله دارید، اما بسیاری از ادله‌ها را به خاطر وحدت برادران اهل سنت کتمان می‌کنید. اگر بگویید خیلی بهتر است، زیرا الآن در اینجا بسیار منحرف پیش می‌روند.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

برادر بزرگوارم! بحث این قضایا شاید خیلی زیبنده ما نباشد. امیدواریم ان شاءالله عزیزان اهل سنت ما این مباحث را از کتاب‌هایشان حذف کنند. ما به هیچ وجه راضی نیستیم.

در کتاب «مسند أحمد بن حنبل» جلد 6 صفحه 271 و کتاب «سنن أبو داود» جلد 1 صفحه 457 و کتاب «فتح الباری» اثر «ابن حجر» جلد 9 صفحه 129 مفصل این بحث را از قول عایشه أم المؤمنین مطرح می‌کند.

بحث‌های دیگری هم در این زمینه هست که خیلی صلاح نیست. تقاضای بنده این است که اینطور بحث‌ها را از کتب حذف کنند.

گاهی اوقات شخصی منکر است و توجیهی دارد و این بحث را مطرح می‌کند. ما ابایی نداریم که آنچه در کتب عزیزان اهل سنت آمده است را مطرح کنیم.

در خصوص بحث‌هایی که اختلاف انگیز است و موجب رنجش قلب عزیزان اهل سنت می‌شود، نظر ما بر این است که این مباحث حتی المقدور در مناطق تلفیقی نباید مطرح شود.

هفته وحدت هم به تازگی گذشت. هفته وحدت نباید شعاری باشد، بلکه باید عملی وحدت را در جامعه پیاده کنیم.

اگر در جلسات علمی بحث علمی شود ما این مباحث را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم که به ما پاسخ بدهید، اما اگر همینطوری یک سری بحث‌هایی را مطرح کنیم ممکن است باعث ناراحتی عزیزان اهل سنت شود.

این مسائل یکی دو مورد نیست و الی ماشاءالله از این مسائل وجود دارد. در کتاب «صحيح بخارى» و «صحيح مسلم» مطالبی را به عايشه أم المؤمنین نسبت داده‌اند که وقتی انسان این مطالب را می‌خواند عرق شرم از پیشانی‌اش جاری می‌شود.

البته بنده خودم بارها گفته‌ام که ورود این مطالب در کتب اهل سنت دسیسه‌های یهودیان بوده است. یهودیان این احادیث را ساخته‌اند و بر اثر بی‌دقتی آقایان «بخاری» و «مسلم» این مطالب در کتب صحیحین وارد شده است.

این مطالب باید از کتب صحیحین حذف شود. هدف یهودیان از نقل این مطالب این نبود که عايشه را زیر سؤال ببرند، بلکه به دنبال این بودند که پیغمبر اکرم را زیر سؤال ببرند.

آن‌ها می‌خواهند چنین وانمود کنند پیغمبری که بیست و سه سال زحمت کشیده است، همسرش چنین مطالبی را نقل کرده است. این بدان معناست که پیغمبر اکرم نتوانست همسر خود را تربیت کند.

جناب آقای عبداللهی هدف این افراد این است. ما باید از عزیزان اهل سنت بخواهیم که این روایات را از کتب خود حذف کنند. بنده خود بر این عقیده هستم که این روایات همگی ساخته و پرداخته یهود است که از قول عايشه همسر پیغمبر اکرم نقل شده است.

بیننده:

در سوره مبارکه مائده آیه 55 آمده است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سوره مائده (5): آیه 55

ما می‌دانیم که این آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده است، اما افراد زیادی ادعا می‌کنند که **(يُقِيمُونَ)** و **(رَاكِعُونَ)** جمع است برای امام علی نیست. اگر این شبهه را توضیح بدهید، ممنونم. بیش از این مزاحمتان نمی‌شوم، خدانگهدار

مجری:

ان شاءالله، سلامت باشید، خیلی از تماستان تشکر می‌کنیم. ایشان نسبت به اینکه چرا این ضمیر در این آیه آمده است سؤال پرسیدند.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

اولاً در قرآن کریم بیش از سی مورد جمع آمده و مفرد اراده شده است. یکی از آنها آیه مباهله است.

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ)

به آنها بگو: "بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم.

سوره آل عمران (3): آیه 61

(أَنْفُس) جمع نفس است، اما همه گفتند که مراد پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین است. **(أَنْفُسَنَا)** هم صیغه مع

الغیر است. **(نِسَاءَنَا)** به صورت جمع آمده است، اما مراد حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است.

ما در قرآن کریم آیات متعددی داریم که کلمه جمع آمده و اراده مفرد شده است. بزرگان اهل سنت هم مفصل در این زمینه جواب دادند که اگر خداوند عالم در اینجا صیغه جمع را آورده است، به جهت این است که اولاً به کار امیرالمؤمنین ارزش فعلی و فاعلی بدهند.

در کتاب «روح المعانی» اثر «آلوسی» جلد 6 صفحه 168 وارد شده است که مراد از این آیه هم تعظیم فاعل هست و هم تعظیم فعل و ترغیب مردم به این کاری که امیرالمؤمنین انجام داده است.

«علامه امینی» هم در کتاب «الغدیر» نزدیک به بیست و هشت آیه آورده است که در آنجا صیغه جمع آمده و اراده مفرد شده است.

مجری:

احسنتم، بسیار خوب. الحمدلله کاملاً واضح و روشن شد. آقای امین از تهران پشت خط هستند. فرصت بسیار بسیار محدود است. دو دقیقه فرصت داریم، آقای امین بفرمایید:

بیننده (آقای امین از تهران - اهل سنت):

سلام، خسته نباشید.

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

سلام عزیز دلم.

بیننده:

آقای قزوینی حال شما خوب است؟

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

ممنونم. از اینکه شما لطف می‌کنید و با این شبکه تماس می‌گیرید، به نوبه خودم از حضرتعالی تشکر می‌کنم.

بیننده:

من هم از شما تشکر می‌کنم. آقای قزوینی چند شب پیش سؤال پرسیدم، اما نه شما جواب دادید و نه آقای «عباسی» جواب دادند و نه آقای «روستایی» دیشب جواب دادند.

الآن شما گفتید اینکه می‌گویند مذهب شیعه از «عبدالله بن سبأ» گرفته شده است دلیل ندارد و بدون دلیل است. این درست است؟!

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

بله.

بیننده:

حال من هم یک دلیل می‌آورم که خلافت الهی نیست. شما این را قبول می‌کنید؟!

مجری:

شما دلیل بیاورید، زیرا از ابتدای برنامه این بحث مطرح بود.

اگر خلافت امام علی، الهی بود، چرا آن را از آب بینی بُز، پست تر می‌دانست؟!

بیننده:

بنده برای حرفی که می‌زنم دلیل می‌آورم و با دلیل به شما ثابت می‌کنم. شما گفتید اگر اهل سنت دلیل بیاورند که «عبدالله بن سبأ» بنیانگذار مذهب شیعه است من قبول می‌کنم. من الآن دلیل می‌آورم که خلافت الهی نبوده است. آیا شما قبول می‌کنید؟!

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

بله عزیزم قبول می‌کنم، چرا قبول نکنم.

بیننده:

آقای بهادری هم که از کرج توپش پر بود جوابش را می‌گیرد. اگر خلافت الهی بود، بعد از شهادت حضرت عثمان، امام علی خلافت را به آبی که از دماغ یک بُز می‌آید تشبیه نمی‌کرد.

امام علی در این صورت نمی‌گفت که من خلافت را نمی‌خواهم. حضرت از امر الهی امتناع کرد. چرا امام علی از امر الهی امتناع کرد؟! شما در این خصوص یک دلیل و جواب قانع کننده بدهید.

مورد دوم این است فرقه‌ای که شما می‌گویید نجات دهنده هستند معلوم نیست چه کسانی هستند، زیرا بین شیعیان اختلاف وجود دارد.

شیعه‌های چهار امام به سایر شیعیان رافضی به معنای از دین برگشته می‌گویند. شیعه‌های هفت امامی می‌گویند ما برتر هستیم. شیعه‌های اسماعیلی می‌گویند ما برتر هستیم.

بنابراین تنها فرقه‌ای که راه خدا را درست می‌رود مسلماً شما نیستید، زیرا با اهل بیت تجارت می‌کنید. یک مداح یک ساعت مداحی می‌کند و چند میلیون پول می‌گیرد. شما از اهل بیت تنها تجارت را یاد گرفتید و چیز دیگری را یاد نگرفتید. ممنون، خدانگهدار

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

آقا امین فرمایشتان تنها همین بود؟!

ما ان شاءالله در رابطه با همین خطبه که حضرت می‌فرماید تصور نکنید که وقتی من بر مسند امور قرار بگیرم و بر شما ریاست کنم برای من مهم است، زیرا این ریاست به اندازه پیشیزی ارزش ندارد مگر اینکه عدالت را در میان شما اجرا کنم.

برادر بزرگوام قدری به عبارت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در «نهج البلاغه» خوب دقت کنید.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: اگر شما به دنبال این هستید که تصور می‌کنید من می‌خواهم به خلافت برسم و بر شما ریاست کنم و مثل دیگران هوای ریاست دارم، این ریاست برای من از آب دهان بڑ هم بی ارزش‌تر است. در این هیچ شک و شبهه‌ای نیست. ما ده تا پانزده روایت از «نهج البلاغه» آوردیم که امیرالمؤمنین می‌فرماید: ولایت حق مسلم من است.

چطور این ده تا دوازده خطبه‌ای که حضرت ولایت را حق مسلم خود می‌داند را کنار گذاشتید و تنها این عبارت را گرفتید!؟

امیرالمؤمنین حتی عبارتی تندتر از این عبارت هم دارند. وقتی حضرت در جنگ صفین مشغول وصله زدن کفش خود هستند، «ابن عباس» می‌گوید: این چیست؟! شما امیرالمؤمنین هستید.

حضرت می‌فرماید: یا ابن عباس! این خلافت به اندازه این کفش کهنه برای من ارزش ندارد، مگر اینکه بخواهم از این خلافت برای اجرای عدالت استفاده کنم.

حضرت به صراحت می‌فرماید: من نمی‌خواهم مثل دیگران به خلافت برسم تا بر گرده مردم سوار شوم و برای مردم امر و نهی کنم.

برادر بزرگوارم! این قضایا خیلی واضح و روشن است. حال اینکه چه کسانی از دین یا مذهب تجارت می‌کنند، عاقلان دانند. من با این قضیه هیچ کاری ندارم.

حال اینکه شیعه اسماعیلی و شیعه زیدی هم وجود دارند، ما سیصد روایت داریم که رسول اکرم نام ائمه اطهار را معین فرموده است به طوری که اول آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها حضرت مهدی است.

در کتاب «مناقب خوارزمی» و «معالی السبطين» روایاتی آمده است که پیغمبر اکرم اسامی ائمه اطهار را از حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) تا حضرت مهدی به روشنی و وضوح فرموده است.

اگر ما می‌گوییم شیعه دوازده امامی هستیم، سیصد روایت در کتب شیعه و سنی داریم که نام ائمه اطهار یا به اجمعهم و یا تا امام صادق و امام حسین و نه نفر از اولاد امام حسین آمده است.

ما برای خودمان دلیل داریم. زیدیه هم بیایند دلیل بیاورند. اسماعیلیه هم بیایند دلیل بیاورند. در کتاب «صحیح مسلم» آمده است:

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء

التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج 3، ص 1452، ح 1821

مراد از «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» چیست؟! شما «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» را برای ما معین کنید. این عبارت در کتب صحیحین در شانزده یا هفده روایت آمده است.

این عبارت غیر از عقیده شیعه دوازده امامی با کدام عقیده سازگار است؟! اگر ما چنین عقایدی داریم، این ادله‌ها را داریم. در مقابل شما چه دارید؟!

مجری:

نمی‌دانم آقا امین از ابتدا همراه ما بودند یا خیر اما حضرت استاد فرمودند بالاخره پیامبری که تصریح می‌کند امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و تنها یک فرقه، فرقه ناجیه است طبیعتاً باید خودشان مشخص کنند.

شما ببینید کدام یک از این فرقه‌ها خلافت را انتخابی نمی‌دانند و انتصابی می‌دانند. ما می‌گوییم همان فرقه‌ای که پیامبر خود مشخص کرده است را قبول کنید.

آیا شما طبق مبانی خودتان می‌گویید که پیغمبر اکرم مشخص کرده است خلفا باید بعد از من بیایند؟! این حرف را نمی‌زنید.

ببینیم کدام فرقه می‌گویند که پیغمبر اکرم ما را مشخص کرده است. آیا غیر از شیعه کسی چنین صحبتی می‌کند که امر خلافت و امامت انتخابی است یا خیر!

بسیار تشکر می‌کنیم از همه شما عزیزان و همچنین آقا امین که تماس گرفتند و دغدغه خودشان را مطرح کردند. ان شاءالله تا جلسه آینده موفق و پیروز باشید.

اللهم اجعل محیانا محیا محمد و آل محمد اللهم اجعل مماتنا ممات محمد و آل محمد اللهم صل علی محمد و آل محمد

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته